

# بررسی آرای تاریخی

## دکتر محمد عبدالرحمن و بن عباس معتوق

### در ارتباط با آل بویه، شیعه و عباسیان

دکتر ابراهیم باوفا

استادیار دانشگاه آزاد واحد رشت

#### چکیده

فرمانروایان آل بویه به عنوان دولتی شیعی و برخوردار از سنت‌های سیاسی و میراث فرهنگی ایرانی، صمیمانه به پیشرفت علم و تمدن اسلامی خدمت کردند. صبغه ایرانی و رنگ مذهبی شیعه آنان، خاصه تسامح و تساهل ایشان که ناشی از تفکر عقلانی شیعه است، دو جرم بزرگ و گناه نابخشودنی از نظر نویسندگان کتاب‌های *خیانات الشیعة و اثرها فی هزائم الامة الاسلامیه و حیاة العلمیه فی العراق خلال العصر البویهی*، است. با آنکه عهد آل بویه را دوران شکوفایی علمی و عصر طلایی توصیف کرده‌اند، ولی آثار مزبور، ضمن نفی نقش خاندان حکومتگر بویه در ایجاد نشاط علمی، عظمت حیات علمی در این روزگار را نتیجه روند طبیعی خلافت عباسی به حساب آورده‌اند و تسلط آنان را بر بغداد و خلافت اسلامی و مذاهب اهل سنت، خطر بزرگ دانسته‌اند و تلاش آنان در گسترش فرهنگ و آموزه‌های شیعی را خیانت به تاریخ اسلامی و دلیل نابودی عقیده، فکر و میراث امت اسلامی گفته‌اند. در این مقاله، برخی آرای تاریخی درباره آل بویه و شیعه در ارتباط با خلافت عباسی، مذاهب اهل سنت و اوضاع علمی و فرهنگی این دوره با محوریت آثار فوق، مورد نقد و تحلیل تاریخی قرار گرفته است.

**کلیدواژه‌ها:** آل بویه، احمد معزالدوله، عضدالدوله، تشیع، محمد عبدالرحمان، بن

عباس معتوق، عباسیان.

## مقدمه

دولت آل‌بویه یکی از دولت‌های شیعی است که هرچند در آغاز زیدی بودند، ولی در ادامه به امامیه اثنی عشری توجه کردند. توجه ایرانیان و به‌ویژه مردم نواحی دیلم و طبرستان به اولاد علی، خواه زیدی، اسماعیلی یا اثنی عشری، نشان از اعتقاد آنان به حقانیت خاندان پیامبر و تقدم آنها بر دیگران دارد. توجه و احترام به عزاداری سیدالشهداء، ترمیم قبور ائمه و شرکت در مجالس عزاداری، از گرایش و تمایل دولت آل‌بویه به تشیع حکایت دارد؛ ضمن اینکه نشان می‌دهد توده‌های مردم نیز پس از آن همه ظلم و ستم خلفا در حق آل علی، آمادگی لازم برای پذیرش اعتقادات شیعی را داشته‌اند؛ البته فرض اینکه آل‌بویه برای اغراض سیاسی خویش دست به چنین اقداماتی می‌زدند، خود بحث دیگری است و باید درباره آن بررسی‌های لازم صورت گیرد؛ ولی آنچه مسلم است، اعتقاد و گرایش آنان به تشیع، امری است که متعصبان اهل سنت را سخت عصبانی کرده است.

با آنکه این دوران را دوران شکوفایی علمی، پیشرفت فرهنگی، انسان‌گرایی و عصر طلایی توصیف کرده‌اند (کرمر، ۱۳۷۵، ص ۳۴)، عده‌ای سرسختانه می‌کوشند آنان را متهم کنند که می‌خواستند بساط خلافت را بر هم زنند و جانشینی رسول خدا ﷺ را که عباسیان داعیه‌دار آن بودند، خدشه‌دار و تضعیف کنند (عباس معتوق، ۱۹۷۷م، ص ۱۳۰).

یکسونگری دکتر محمد عبدالرحمن، مؤلف کتاب *خیانات الشيعة و اثرها في هزائم الامة الاسلاميه*، همانند آثار مشابهی که توسط متعصبان اهل سنت همچون *حياة العليمة في العراق خلال العصر البويهی* تألیف رشاد بن عباس معتوق تهیه می‌شود و همواره با بغض و عداوت نسبت به شیعه و حکومت‌های شیعه همراه است، محرک نگارنده برای انجام این پژوهش گردید. نویسندگانی از این دست، دولت‌های شیعی را

برخلاف جریان خلافت اسلامی می‌دانند. به نظر آنان خلافت اسلامی در طول تاریخ اسلام، شامل حکومت‌های امویان، عباسیان و عثمانیان است.<sup>۱</sup> حملات شدید نویسندگان مزبور به آل بویه با عنوان براندازنده دستگاه خلافت عباسی و مذاهب اهل سنت، منحرف‌کننده تاریخ اسلامی و بسیاری نسبت‌های دیگر، مانند تلاش آنها در گسترش و ترویج فرهنگ و معارف شیعی، مرا در انجام چنین کاری مصمم‌تر ساخت. ایرانی‌بودن و تسامح و تساهل مذهبی آل بویه که ناشی از تفکر عقلانی شیعه است، دو جرم بزرگ و نابخشودنی آنان از نظر محمود عبدالرحمن و رشادبن عباس معتوق است که در مقاله حاضر به آن اشاره شده است (عباس معتوق، ۱۹۷۷م، ص ۱۴۹).

گفتنی است مؤلفان مزبور، در این آثار، خاصه کتاب *خیانات الشیعه*، بی آنکه به تفکیک «شیعه اعتقادی» از «شیعه تاریخی - سیاسی» بپردازند، تمامی فرقه‌های انحرافی مانند غالیان را نیز جزء آن به شمار آورده‌اند (محمد عبدالرحمن، ۲۰۰۷م، ص ۱۲۵-۱۳۸)؛ همچنین از میان انبوه مسائل اعتقادی شیعه، فقط به مسئله «تقیه» توجه نشان داده‌اند و بر اساس آن، تمامی فعالیت‌ها و حرکات شیعیان به‌ویژه مواضع آنان را در تاریخ اسلام در رویارویی با دستگاه خلافت عباسی، خیانت و توطئه محسوب نموده‌اند (محمد عبدالرحمن، همان، صص ۱۰ و ۱۵ / عباس معتوق، همان، ص ۲۰ و صفحات بعد)؛ در حالی که این امر، ناشی از خشونت و شدت عمل، ظلم و ستم امویان و عباسیان علیه پیروان و اولاد علی علیه السلام بوده است و مؤلفان، همه این عوامل، خاصه محرومیت و تحمل ستم از سوی شیعیان را به‌عمد نادیده می‌گیرند؛ گذشته از این، به درک و فهم مسئله تقیه از منظر ائمه اطهار، فقیهان و علمای شیعه نیز بر نیامده‌اند، بلکه فقط به یک اثر ضدشیعی به نام *حقیقة الشیعه* نوشته عبدالله الموصلی (موصلی، ۲۰۰۲م) اکتفا ورزیده‌اند (محمد عبدالرحمن، همان، ص ۱۶ / الموصلی، ۲۰۰۲م، ص ۳۶-۳۷) و

---

۱. شخصیت دانشگاهی، بارتولد در اثر تحلیلی خود، دیدگاه مذاهب و فرق اسلامی، خاصه اهل سنت را در بستر تاریخی در ارتباط با خلیفه و مسئله خلافت به تفصیل مورد بررسی قرار داده است (ر.ک. به: بارتولد، ۱۳۶۶).

در مبحث اجمالی آموزه‌های شیعه، تنها به اثر مزبور ارجاع داده‌اند (محمد عبدالرحمن، همان، ص ۱۷-۲۵)؛ نه به آثار کلامی، تاریخی و فقهی شیعه.

در این مقاله، آل‌بویه بیشتر در ارتباط با تشیع، دستگاه خلافت عباسی و مذاهب اهل سنت، مورد بررسی قرار خواهد گرفت و اینکه چگونه شیعیان با یاری و کمک متقابل آل‌بویه پس از سه قرن محرومیت و تحمل ستم، توانستند بر مرکز خلافت دست یابند و آزادانه برای مدتی نه چندان کوتاه، به تبلیغ و ترویج تشیع و انجام مراسم مذهبی خویش بپردازند؛ چیزی که تا آن زمان و به آن شکل، برای آنان امکان‌پذیر نبود. در ادامه به شیوه حاکمیت فرمانروایان بویهی می‌پردازیم تا بتوان آثار حکومت آنان در قرون نخستین اسلامی و ارتباط حکمرانان ترک - تابع خلفا و امیرالمؤمنین‌های حاکم بر بغداد - چون غزنویان و سلجوقیان را با آنان مقایسه کرد و به آثار فرهنگی آن توجه نمود.<sup>۱</sup>

حاصل این پژوهش، به دستاوردهایی ختم شده است که نگارنده، آنها را بر اساس اهمیت مسئله و موضوعاتی که از سوی دکتر محمود عبدالرحمن و بن عباس معتوق علیه آل‌بویه طرح شده، دسته‌بندی کرده، به صورت زیر مورد بررسی و تحلیل تاریخی قرار داده است:

### ۱. آل‌بویه و شیعه

مهم‌ترین مسئله‌ای که برخی کسان به دلیل ناآگاهی از منابع و مآخذ یا از سر لجاج و عناد، بیش از همه جریان‌ها، بدان واکنش منفی نشان داده‌اند، گرایش‌های دینی و مذهبی آل‌بویه به شیعه و اقدامات آنان در نشر و گسترش فرهنگ و آموزه‌های شیعی، آداب و رسوم آن در بغداد و ایران بوده است. به نظر آنها، تلاش آل‌بویه در این امر، حرکتی انحرافی در تاریخ و میراث اسلامی محسوب شده، ضعف و سستی

---

۱. همچنین در این زمینه رک به: هم‌گرایی و واگرایی در اندیشه سیاسی امامیه و حنابله در بغداد دوره آل‌بویه؛ دکتر محمدرضا بارانی/ دکتر محمدعلی چلونگر، فصلنامه علمی - پژوهشی شیعه‌شناسی، شماره ۲۶، تابستان ۱۳۸۸، صص ۱۸۰-۲۳۱.

مذاهب اهل سنت را به دنبال داشته است (محمد عبدالرحمن، ۲۰۰۷ م. صص ۷۴ و ۷۶ / عبدالسمیع، ۲۰۰۴ م، صص ۶۸ و ۷۰).

باید گفت: اوضاع مذهبی در همهٔ زمان‌ها، یکی از مهم‌ترین معیارهای تعیین‌کنندهٔ اوضاع سیاسی، اجتماعی و اقتصادی است و بدون توجه به انگیزه‌های مذهبی و شناخت واقعیت‌های موجود، نه حاکم می‌تواند حکومت کند و نه مورخ می‌تواند قضاوت تاریخی درست داشته باشد. آل بویه یکی از معدود سلسله‌هایی است که هم صبغهٔ ایرانی و هم رنگ مذهبی شیعی دارد؛ شیعی بودن آنها به‌ویژه برای بسیاری از متعصبان اهل سنت، مانند دکتر محمود عبدالرحمن و بن عباس معتوق فاجعه‌ای در روند مستمر خلافت عباسی محسوب می‌شود (محمد عبدالرحمن، همان، ص ۷۳ / عباس معتوق، ۱۹۷۷ م، صص ۵ و ۱۴۹). آنان در زمانی به قدرت رسیدند که خلیفگان عباسی در کمال ضعف و فترت بودند. آل بویه در این دوران توانستند دولتی مقتدر را سامان دهند. در این جا، برآنیم اوضاع مذهبی و دینی این دوران را بررسی کرده، معلوم نماییم آیا آل بویه به‌راستی مدافع مذهب یا مذهب خاصی بوده‌اند؟ فراوانی جمعیتی به لحاظ مذاهب مختلف، در زمان آنان چگونه بوده است؟ آیا آنان به علت گرایش به شیعه، مانع حضور و اظهار عقیدهٔ دیگران می‌شدند؟ آیا زمینهٔ فتنه‌های مذهبی، به قبل از دوران آل بویه باز می‌گردد و آیا آنها در تشدید درگیری‌ها سهیم بوده‌اند؟ آیا تسامح و تساهل مذهبی که در مورد آنان مطرح است، با تعصب مذهبی سازگار است؟ مهم‌تر از همه، وضعیت شیعیان در این زمان در مقایسه با سایر دوران‌های خلافت عباسی، چگونه بوده است و در درگیری‌ها و فتنه‌ها، شیعیان یا سنیان تا چه اندازه نقش داشته‌اند؟

### الف) اوضاع دینی

دربارهٔ اوضاع دینی در روزگار آل بویه هم سخن‌ها گفته‌اند. عده‌ای آنها را مشوق بی‌دینی، برخی متعصب و رافضی و بعضی آنها را دشمن اسلام معرفی کرده‌اند (عبدالسمیع، ۲۰۰۴ م، ص ۶۷)؛ اما آیا آنها به درستی چنین بوده‌اند؟ برخی نوشته‌اند: اختلافات و تعصبات مذهبی در این دوران، فراوان بوده است (فقیهی، ۱۳۵۷، ص ۴۴۱).

عده‌ای تسلط آنها را بر بغداد و خلافت عباسی، خطر بزرگ دانسته‌اند و دلیل نابودی عقیده، فکر و میراث امت اسلامی گفته‌اند (عباس معتوق، ۱۴۱۸ق، ص ۵).

برای روشن‌شدن مسائل فوق، لازم است وضعیت ایران و عراق از نظر تقید به مذاهب گوناگون بررسی شود. روزگار آل‌بویه مصادف است با آزادی نسبی مردم در سراسر قلمرو حکمرانی آنان. علت آن، ضعف دستگاه خلافت عباسی، تساهل و تسامح مذهبی آل‌بویه است (DAVIES, 1960, vol. I, P. 1350)؛ از این‌رو داعیان و مدعیان دینی، خاصه علما فرصت می‌یابند آموزه‌های اعتقادی خویش را تبلیغ کنند. در این روزگار، بیشتر مردم ایران و عراق تابع یکی از مذاهب چهارگانه اهل تسنن بودند. اکثر آنها را حنفی و در درجه بعد شافعی، سپس حنبلی و آن‌گاه مالکی تشکیل می‌داد. بنا به گفته مقدسی، مردم دامغان و اکثر اهل گرگان و جمعی از اهالی مازندران، حنفی و بقیه حنبلی و شافعی بودند. در آذربایجان، اهل حدیث و حنبلی‌مذهب فراوان بود. حنفی‌ها نیز در آن جا زیاد بودند. همدان و توابع آن، اصحاب حدیث و خوزستانی‌ها بیشتر معتزلی بودند. در فارس نیز حنفی و ظاهری یافت می‌شد. در خراسان، خاصه نیشابور، حنفی‌مذهب وجود داشت. در خراسان هم شافعی بسیار بود (مقدسی، ۱۳۶۱، ج ۲، صص ۴۷۳، ۵۳۹، ۵۹۰، ۶۵۳ و ۶۹۱).

به نظر می‌رسد در اثر آزادی نسبی به وجود آمده، در سایه ضعف خلفا و نبود خلفایی مانند مأمون که از اعتزال حمایت کنند (REKAYA.M 1991, vol. VI, P. 331) یا متوکل که از اشاعره پیروی نماید (KENNEDY.H, 1995, vol. VIII, PP 777-778)، سبب شده بود بحث‌های کلامی شدیدی بین گروه‌های مختلف که مهم‌ترین آن، دو گروه معتزله و اشاعره بود، رواج یابد و عامه مردم نیز از روی تعصب و علاقه، به این بحث‌ها بپردازند و خود را اهل اطلاع بدانند.

سیطره آل‌بویه در عراق و ایران و تسامح آنان در حدی بود که همه فرقه‌ها اعم از شیعه و سنی به اظهار نظر می‌پرداختند (DAVIES, 1960, vol. p. 1350f). آزادی انتخاب مذهب به اندازه‌ای بود که حتی حکام و امرای یک منطقه، هر یک به مذهبی معتقد بودند. با آنکه مکتب کلامی اعتزال در روزگار آل‌بویه غلبه داشت، اما این مانع از آن نبود که دانشمند اشعری مذهبی چون باقلانی از

اعتقادات خویش ماهرانه دفاع نکند (ابن خلکان، ۱۹۹۷م، ج ۲، ص ۳۵۹). اشعری‌ها، همواره سنی بودند (MONTGOMERY WATT, 1960, vol. I, P 694)، در حالی که معتزلی‌ها به دو فرقه شیعه و سنی تقسیم می‌شدند (GIMARET, 1993, vol. VII, P. 783). در این بین، ظهور دانشمندان شیعی و ابراز وجود در حوزه‌های مختلف علمی، باعث تحریک بعضی از فرقه‌ها چون حنابله شد. آنان به فتنه‌گری پرداختند (یاقوت حموی، ۱۹۳۶م، ج ۶، ص ۴۲۶) و سرانجام با سقوط حکومت آل‌بویه و آمدن سلجوقیان، قدرت از شیعه گرفته شد (اشپولر، ۱۳۸۳، ج ۱، ص ۲۱۴-۲۱۵).

### ب) وضعیت شیعیان

شیعیان پیش از به قدرت رسیدن آل‌بویه، در شهرهای بزرگ و محله‌های مخصوص حضور داشتند. در عراق و ایران اغلب شیعیان جعفری و اثنی‌عشری بودند (مقدسی، ۱۳۶۱، ج ۱، ص ۱۷۴ و ج ۲، ص ۵۹۱-۶۲۳/متز، ۱۳۶۲، ج ۱، ص ۷۷-۷۸). آنان به سبب اعتقادات خویش، همیشه در رنج بودند و همواره مظلومیت را به عنوان اصل برای خود پذیرفته بودند و رفتار تند و زشت خلیفگان با امامان راستین آنها، همیشه موجب تسلی آنان بوده است. خلفای عباسی، همواره و به طور عموم با شیعیان مخالف بودند و همچنان که به ترتیب، هر یک به قتل تعدادی از ائمه شیعه پرداختند، در آزار و اذیت پیروان آنها دریغ نداشتند؛ از این‌رو شیعیان تا قبل از روی کار آمدن آل‌بویه، همواره در تقیه بودند و پنهانی به انجام فرایض و معتقدات خویش می‌پرداختند (خواجه‌یوان، ۱۳۷۶، ص ۸۵).

متوکل عباسی با شیعیان بسیار بدرفتاری کرد. او قبر امام حسین علیه السلام را چندین بار با خاک یکسان کرد و دستور داد آنجا را شخم بزنند (متحد، ۱۳۸۱، ج ۴، ص ۶۹-۷۰/سوردل، ۱۳۸۳، ج ۱، ص ۱۸۵). انگیزه وی از این کار زدودن یاد حسین علیه السلام از خاطره‌ها بود؛ چه اینکه یاد او موجب انقلاب‌هایی بر ضد حاکمان بود. در نامه ابوبکر خوارزمی (د: ۳۸۳ / ۳۹۳ ق) نویسنده این دوران، می‌توان به وضعیت شیعیان تا اندازه‌ای پی برد. او در نامه خود می‌نویسد: «اگر ما در فرایض و سنن، پیرو امامان خود هستیم، در رنج و سختی هم باید پیرو آنان باشیم». وی پس از اشاره به

سختگیری‌هایی که بر اصحاب علی بن ابی‌طالب و بزرگان شیعه از طرف عمال جور وارد شده، می‌گوید:

پیشوایی از پیشوایان هدایت و سیدی از سادات خاندان نبوت از دنیا می‌رود، کسی جنازه او را تشییع نمی‌کند و قبر او گچکاری نمی‌شود؛ اما چون دلچک و مسخره‌ای و بازیگری از آل‌عباس بمیرد، تمام عدول و قاضیان در تشییع او حاضر می‌شوند و قائدان و داعیان برای او مجلس عزا به پا می‌دارند. دهریان و سوفسطائیان از شر ایشان در امانند، لیکن آنان هر که را شیعه بدانند، به قتل می‌رسانند. هر کس نام پسرش را علی بگذارد، خونش را می‌ریزند، شاعر شیعه را زبان می‌برند و دیوانش را پاره می‌کنند و جعفر متوکل به کسی عطا می‌بخشد که به آل ابی‌طالب دشنام دهد... علویان را از یک وعده خوراک منع می‌کند، در حالی که خراج مصر، اهواز و صدقات حرمین شریفین حجاز به مصرف خنیاگران می‌رسد. من چه بگویم درباره قومی که تربت و قبر امام حسین علیه السلام را شخم زدند و در محل آن زراعت کردند و زائران قبرش را به شهرها تبعید کردند (فقیهی، ۱۳۵۷، ص ۴۵۳-۴۵۴).

در برابر موضع‌گیری‌های صریح خلیفگان عباسی در برابر شیعه، علی علیه السلام و اولاد ایشان، حکومت آل‌بویه اجازه دادند شیعه نیز همانند سایر فرقه‌ها، اظهار وجود کند؛ زیرا در سایر زمان‌ها شیعه حق اظهار وجود نداشته است (بوسه، ۱۳۸۱، ج ۴، ص ۲۴۸-۲۴۹). آیا اعتقاد امیران آل‌بویه این بوده است که شیعیان را بر سایر فرقه‌ها برتری دهند و آنان را در همه امور حاکم گردانند یا بر عکس به دلیل اعتقادشان به حقانیت تشیع، به آنها هم اجازه عرض اندام دادند؟ (زرین‌کوب، ۱۳۶۸، ج ۲، صص ۴۷۸ و ۴۸۰)

آل‌بویه با آنکه شیعی یا طرفدار شیعه بودند و تعمیر قبور ائمه و برگزاری مراسم سوگواری سالار شهیدان و نیز بزرگداشت عید غدیر از کارهای آنان است (ابن اسفندیار، ۱۳۶۶، ص ۲۲۴ / ابن اثیر، ۱۹۹۸، ج ۷، ص ۲۰۵)، به این دلیل که بر جمعیت کثیری از اهل سنت حکومت می‌کردند، از تعصب اجتناب می‌ورزیدند (DAVIES, 1960, vol. I, PP 1350-1351). علاقه آنان برقراری رفتاری مسالمت‌آمیز بین فرقه‌های دینی بود. تمکین و احترام آنان به خلفا و پذیرش



خلعت و منصب و لوا از آنان، حکایت از این امر دارد (ابن اثیر، همان، ج ۷، ص ۲۰۶). بر خلاف سنت قبل و نیز بعد از آنان در حکومت‌های سنی‌مذهب غزنوی، سلجوقی و عثمانی، مهم‌ترین امتیازی که دولت آل بویه برای شیعیان داشته است، اجازه تظاهر علنی به عقایدشان بدون نیاز به تقیه بوده است. در این روزگار تشیع امامی، بی‌آنکه مذهب رسمی حکومتی شود، اجازه یافت به انجام مراسم مذهبی و ابراز عقاید خویش بپردازد و علمای شیعه به نشر فرهنگ شیعی مبادرت کنند (کرمر، ۱۳۷۵، ص ۸۲).

آل بویه اگرچه اعتقاد شیعی داشتند، ولی به اختلاف میان شیعه و سنی راضی نبودند و ضمن برخورد قاطعانه با آن، برای گذراندن حکومت خویش، آرامش را بیشتر طلب می‌کردند و بر همین اساس بود که خلیفه عباسی را که در بعضی موارد برای او رمقی نمانده بود، به ظاهر حفظ می‌کردند. در حالی که اهل تسنن به پشتوانه دستگاه خلافت، همواره در صدد حذف و طرد شیعیان بودند (کاردت، ۱۳۸۳، ج ۲، ص ۱۶۷۷)، اما سلاطین آل بویه، به هیچ وجه از اعمال مراسم مذهبی اهل سنت جلوگیری نمی‌کردند و با آنان به محبت رفتار می‌کردند؛ چنان که معزالدوله، قاریان خوش‌الحانی را برای نماز تراویح اهل سنت در بغداد معین ساخت (فقیهی، ۱۳۵۷، ص ۴۷۶)؛ همچنین در درگیری‌های میان شیعه و سنی، مداخله جانبدارانه نداشتند؛ حتی قصه‌خوانان و مناقب‌گویان را که موجب اختلاف می‌شدند، منع می‌کردند؛ با این حال روشن است که شیعه با آمدن آل بویه قدرتی یافت و زمینه گسترش افکار و علنی نمودن عقایدش فراهم شد (اشپولر، ۱۳۷۷، ج ۱، ص ۳۳۰-۳۳۱).

### ج) تسامح و تساهل مذهبی آل بویه

آیا آل بویه در شیوه حکومتی خویش چنان عمل کرده‌اند که در زمان تصدی حکومتی خویش، خاصه در عصر اقتدار سه برادران اولیه، یعنی احمد معزالدوله، علی عمادالدوله، حسن رکن‌الدوله و نیز حکومت فنا خسرو عضدالدوله، به لحاظ اعتقادی دیگران را سرکوب کنند و مانند حکومتگران دیگر، از اختلافات مذهبی به سود خود بهره گیرند؟ شواهد تاریخی نشان می‌دهد آل بویه چنین نبوده‌اند و در این خصوص

تسامح و تساهل داشته‌اند (مختارالعبادی، [بی‌تا]، ص ۱۶۶-۱۶۷). مورخان رفتار آنان را با مذاهب اهل تسنن مورد تأیید و تحسین قرار داده‌اند. به گفته لین پول، فرمانروایان بویهی با دیدی احترام‌آمیز به عقاید دیگران می‌نگریستند و با سعه صدر و غیرمستبدانه رفتار می‌کردند و از سماحت نظر و انعطاف‌پذیری بیشتری برخوردار بودند (لین پول، ۱۳۱۳، ص ۱۲۶) و حتی گاهی بر خلاف خلیفگان عباسی و کارگزارانشان، نسبت به برخی گروه‌های افراطی، مانند قرامطه سختگیری‌های چندانی روا نمی‌داشتند (kabir, 1964, P.204).

نکته دیگر اینکه: آیا تساهل و تسامحی که در دولت آل‌بویه بوده است، مدیون تفکرات شیعی آنهاست یا مناسبات سیاسی آنها به دلیل ادامه حکومت خویش، آنان را به چنین امری واداشته است؟

به عقیده پاره‌ای از سنیان، مانند رشادین عباس معتوق و محمود محمد عبدالرحمن، خاصه اهل حدیث و حنبلیان، هر فتنه‌ای که در تاریخ اسلام ظاهر شده، موجد آن یکی از شیعیان بوده است (عباس معتوق، ۱۴۱۸ ق، ص ۱۸۷/ محمد عبدالرحمن، ۲۰۰۷ م، ص ۱۵ و صفحات بعد)؛ ولی آیا واقعاً چنین بوده است؟ یا شیعه در مقابل این حوادث موضعی تدافعی داشته است؟

به نظر می‌رسد همچنان که تسامح و تعصب با یکدیگر ناسازگارند، تسامح و عقلانیت فردی می‌تواند با هم جمع شود؛ به سخن دیگر، جایی که عقل و خردورزی حکومت می‌کند، آنچنان آرامش و طمأنینه‌ای به دارنده آن می‌دهد که می‌تواند سخت‌ترین حملات را تحمل کند و با عقلانیت آن را پاسخ دهد. برآشفتن در جایی است که عقلانیت کاربردی ندارد. در هر حال، تسامح و تساهل حکومت آل‌بویه را به رویکرد شیعی این خاندان نسبت می‌دهند (kabir, 1964).

چنان که کرمر گفته است، تشیع بیش از تسنن نشان داده است که در برابر جریان‌های فکری تاب تحمل دارد. (کرمر، ۱۳۷۵، صص ۶۴-۶۵ و ۸۲)؛ در واقع بسیاری، این تسامح شیعی را نهفته در ذات اسلام می‌دانند؛ زیرا وقتی قرآن با فریادی رسا اظهار می‌دارد: «فبشر عبادالذین یستمعون القول فیتبعون احسنه» (زمر: ۱۸)، شعار قرآنی دیگر نیز معنا پیدا می‌کند: «ان الدین عندالله الاسلام» (آل‌عمران: ۱۹). این مسئله حکایت

از اعتماد به نفس و سخن گفتن از موضع قدرت دارد؛ زیرا این اطمینان از فکری و عقیده‌ای است که می‌تواند به همه مذاهب دیگر، از جمله یهود، نصاری و مجوس اجازه عرض اندام دهد و به آنها بگوید شما آزادانه می‌توانید به دین خود باشید، اما در امور فتنه نکنید؛ به عبارت روشن‌تر، روح اسلام شیعی، حکایت از پذیرش حق و تبعیت از حقانیت دارد و به اعتقاد شیعه، مرام آنان حمایت از منطق، گفتگو، پیروی از خرد و عقلانیت است و نیازی به خشونت ندارد؛ بر عکس مخالفان آنها چون موضع حقانیت را نمی‌پذیرند، به خشونت متوسل می‌شوند.

در عهد آل بویه، حنابله نسبت به تشیع واکنش شدید داشتند. «وعاظ حنبلی مردم را به توبه و پیمودن راه پاک و بی‌آلایش اجداد پرهیزگارشان دعوت می‌کردند. حملات آنها به شیعیان سرچشمه اصلی ناآرامی در شهر بغداد بود و سرانجام با تلقین حنابله، مذهب اهل سنت به حاکمیت بازگشت و به میان‌برده تشیع پایان داده شد» (کرمر، ۱۳۷۵، ص ۶۶).

اهل سنت و پیروان آن که با آمدن آل بویه - که از مذهب شیعه حمایت می‌کردند - به شدت ناراحت بودند، در صدد بازگشت به دوران سیطره کامل اهل تسنن برآمدند؛ برای مثال ابن نقیب (د: ۴۱۵ ق) از علمای تسنن وقتی خبر مرگ شیخ مفید به او می‌رسد، آنچنان خوشحال می‌شود که سجده شکر به جا می‌آورد و اظهار می‌دارد: از این پس هر وقت مرگ وی فرا رسد، او را باکی نیست (ابن کثیر، ۱۹۹۱، ج ۷، ص ۴۷۶ / عباس معتوق، ۱۴۱۸ق، ص ۱۷۴). شیخ مفید که به «ابن معلم» معروف است و منطق رسای او، همه را به شگفتی واداشته بود، از متکلمان معروف شیعی است و ظاهراً مخالفان، از جمله ابن نقیب خود را در برابر منطق وی عاجز می‌بینند (مکدر موت، ۱۳۶۳، ص ۱۸-۱۹ / Madelung, 1993 vol. VII, PP. 312-313).

احمد معزالدوله که در کانون کشمکش‌های مذهبی، یعنی در عراق بود، سیاست آشتی مذهبی میان شیعیان و سنیان را در پیش گرفت. نخستین ناآرامی مذهبی را سنیان در سال ۳۳۸ ق، با غارت محله کرخ آغاز کردند. این مسئله در غیبت معزالدوله از بغداد روی داد. سال‌های بعد، آشوب‌های دیگری به وجود آمد و مهلبی، وزیر او در سال ۳۵۰ ق، با قاطعیت با مسئله برخورد کرد (ابن اثیر، ۱۹۹۸، ج ۷، ص ۲۶۷).

درگیری‌های مذهبی، بیشتر به ناحیه عراق، کانون خلافت، برمی‌گردد. در زمان عزالدین بختیار، فرزند احمد معزالدوله نیز خصومت‌های مذهبی وجود داشت؛ خاصه اینکه سردار ترک، سبکتکین طرفدار اهل سنت بود و از آنان علیه شیعیان حمایت می‌کرد. در عصر عضدالدوله، بغداد کمتر دچار آشوب بود؛ زیرا وی با آنکه ظاهراً اعتقاد امامی داشت، ولی قاطعانه عمل می‌کرد (جرفاذقانی، ۲۵۳۷، ص ۳۵-۳۶ / مستوفی، ۱۳۸۱، صص ۴۱۶ و ۴۳۱ / ابن طقطقی، [بی‌تا]، صص ۴۰ و ۱۴۰). او کوشش‌هایی بر آشتی دو فرقه صورت داد و حتی مانع وعظ و خطابه واعظان از هر دو گروه شد. در فارس، مرکز حکومت مقتدرانه او، اکثر جمعیت، سنی بودند و به قول «هربرت بوسه»، سماحت نظر و انعطاف‌پذیری او به حدی بود که ابوبکر باقلانی، متکلم سنی و اشعری مذهب را برای تعلیم پسرش به شیراز دعوت کرد (کرمر، ۱۳۷۵، ص ۸۲).

سیاست مذهبی مبنی بر تساهل و تسامح آل‌بویه، نه تنها شامل اهل سنت می‌شد، بلکه اقلیت‌های دینی غیرمسلمانان نیز در سایه حکومت آنان، از شأن و منزلتی برخوردار بودند (زرین کوب، ۱۳۶۸، ج ۲، ص ۴۸۰). به گفته پروفیسور فرای، آل‌بویه حتی غیرمسلمانان تحت فرمانروایی خویش را در انجام مراسم مذهبی‌شان آزاد می‌گذاشتند (فرای، ۱۳۴۴، ص ۳۹۶). مسیحیان در بیمارستان‌ها و نیز مدارس فلسفی و علوم، ریاضیات و نجوم بدون آنکه مجبور باشند تقيه کنند، به کار مشغول بودند. عضدالدوله، وزیر مسیحی و کاتبی ریاضیدان به نام نصرین هارون داشت. مسیحیان در چندین محله بغداد متمرکز بودند. کلیساها و صومعه‌ها برقرار بود. آنها عهده‌دار مکتب فکری یونانی بودند و به کار ترجمه و طبابت اشتغال داشتند. علاوه بر یهودیان و مسیحیان، صائین نیز از احترام برخوردار بودند (زرین کوب، ۲۵۳۵، صص ۴۱، ۵۳ و ۹۰ / زیدان، ۱۳۶۹، ج ۲، صص ۵۹۲ - ۵۹۳ / مختارالعبادی، [بی‌تا]، صص ۱۶۷ و ۱۷۱).

بنابراین، با آنکه در حکومت آل‌بویه، مذاهب دیگر آزاد بودند و اهل تسنن همچنان به فعالیت خود ادامه می‌داد، ولی اظهار اخلاص امیران آل‌بویه، به علی بن ابی‌طالب علیه السلام و آل او و دستور برگزاری مراسم سوگواری امام سوم علیه السلام و اعیاد دیگر و

شرکت آنان در این گونه مجالس، موجب تحریک اهل تسنن، خاصه خلفای عباسی می‌شد و آنان وقتی از نظر بحث، مناظره و منطق نمی‌توانستند پاسخگو باشند، سعی می‌کردند به اذیت، آزار، شکنجه و ایجاد رعب و وحشت شیعیان و زائران امام حسین پردازند و حتی به تحریک آنان، عوام مردم مراسمی شبیه عاشورا برای زیور و در برابر حادثه غدیر، مراسمی برای پیامبر و ابوبکر به غار ثور ساختند (کرم، ۱۳۷۵، ص ۸۱).

## ۲. آل‌بویه و خلافت عباسی

دومین تلاش برخی از نویسندگان متعصب غیرشیعی که آثارشان همواره با بغض، عداوت و یکسونگری نسبت به حکومت شیعی‌مذهب آل‌بویه همراه است، متهم‌ساختن آنان در تضعیف و تزلزل موقعیت و پایگاه مادی و معنوی خلیفگان عباسی، براندازی دستگاه خلافت و منحرف‌کننده تاریخ اسلامی است (محمد عبدالرحمن، ۲۰۰۷، ص ۷۳-۷۴ / عبدالسمیع، ۲۰۰۴، ص ۶۷-۶۸).

مهم‌ترین و اساسی‌ترین شیوه سنجش صحت و سقم دیدگاه‌های فوق، بررسی، شناسایی و آشنایی با وضعیت سیاسی خلیفگان عباسی مقارن ورود آل‌بویه به بغداد، تختگاه عباسیان است. در این جا، سعی می‌شود وضعیت سیاسی خلافت عباسی در عصر نفوذ ترکان به اجمال مورد ارزیابی قرار گیرد و بر اساس مدارک و شواهد موجود تاریخی، نشان داده شود که پیدایش دولت آل‌بویه و حضور آنان در بغداد، چگونه بوده است؟ و آیا آنها داعیه حذف خلافت داشتند و در این راه کوشیدند؟ یا برعکس، خود با دستگاه خلافت هماهنگ شدند و اهداف آنها را کم و بیش پیگیری کردند و زمینه‌ساز حکومت دولت‌های بعدی شدند؟

### الف) وضعیت سیاسی خلافت عباسی در عصر نفوذ ترکان

با نگاهی به چگونگی روی کار آمدن عباسیان، چنین برمی‌آید که اقتدار و پیروزی نظامی جنبش عباسی، مدیون عواملی نظیر حمایت گروه‌ها و احزاب مخالف بنی‌امیه، وجود شبکه ارتباطی قوی و منظم آل‌عباس و ایجاد پیوند و ارتباط مستحکم میان

دعوت عباسی و علوی و مهم‌تر از همه، تلاش بی‌دریغ ایرانیان بود (ر.ک به: التون، ۱۳۶۹). با آنکه عباسیان با حمایت ایرانیان بر سر کار آمدند (ابومسلم، سردار ایرانی، سهم بزرگی در پیروزی آنان داشت) و با شعار «الرضا من آل محمد» قدرت را در دست گرفتند، اما پس از استقرار حکومت، شعار خویش را فراموش نموده، با ایرانیان بدرفتاری کردند. نه تنها ابومسلم به دست آنان کشته شد، بلکه وزرای دیگر از آل نوبخت، برمک و سهل نیز علی‌رغم خوش‌خدمتی، به سزای خویش رسیدند (حتی، ۱۳۸۰، ص ۳۷۱-۴۳۷ / بووا، ۱۳۸۰، ص ۱۱۹). از آن جا که خلفای اموی با تحقیر غیرعرب، اوضاع را در اختیار داشتند، سبب شد بنی‌عباس در آغاز به ایرانیان رو کنند و از آنان کمک بخواهند؛ اما آنان هم پس از ستم‌های فراوانی که در حق ایرانیان روا داشتند، ناگزیر شدند دست به دامن ترک‌ها شوند؛ زیرا با شرایطی که پدید آمده بود، نه ایرانیان دل خوشی از خلافت داشتند و نه امرای عباسی به سبب بدرفتاری خویش، می‌توانستند به آنان اعتماد کنند. ترک‌های آن زمان نیز با توجه به روحیه بیابانگری و تعصب‌های خاص خود، در تحقیر و تضعیف دولت عباسی کوشیدند و در مقابل، قدرت را به دست گرفتند. خلیفه متوکل عباسی (۲۳۲ - ۲۴۷ ق) برای رهایی از نفوذ ترکان تصمیم گرفت مرکز خلافت را از بغداد به دمشق منتقل کند. ترکان به او امان ندادند و وی را در سال ۲۴۷ ق، به قتل رساندند (متحده، ۱۳۸۱، ج ۴، ص ۷۰). از چهار خلیفه‌ای که جانشین متوکل شدند، سه تن به دست افسران ترک به هلاکت رسیدند. این قتل‌ها، نتیجه جنگ قدرت بود که با اختلاف‌های سیاسی و مذهبی در هم آمیخته بود. این دوران آشفته، برای تقریباً ده سال ادامه یافت و در آن هر نوع اجحاف و زورگویی به عمل آمد؛ آن هم به وسیله ترکان که قصد اخاذی از دیوان‌سالاران را داشتند (سوردل، ۱۳۸۳، ج ۱، صص ۱۸۵، ۱۸۷). در واقع ناآرامی‌های مستمر در ممالک اسلامی، حتی در فاصله کمی از پایتخت، جنگ‌های بی‌وقفه، فریبکاری و اختلاس، تمامی منابع مالی و پولی را به تحلیل برد. این در حالی بود که خلیفه مقتدر (۲۹۵-۳۲۰ ق)، در کاخی مجلل روزگار می‌گذرانید که تعداد خدم و حشم آن را تا چند هزار تخمین زده‌اند؛ با این همه، ترکان به او هم

فرصت دخالت در حوادث امور را ندادند و وی برای مهار قدرت ترکان، علیه آنان توطئه کرد که سرانجام به دست یکی از افسران ترک به نام مونس خادم به قتل رسید (ابراهیم حسن، ۲۰۰۱م، ج ۳، ص ۲۸). در پی این واقعه، مسلمانان سراسر قلمرو خلافت دریافتند حرمت دینی و دولت پهناور عباسی، در مقابله با مخالفت پابرجای سپاه، ناتوان است؛ چنان که ابن مسکویه (۳۲۱-۴۲۰ق) نوشته است: «دشمنان را جرئت می‌دهد به چیزی دست یابند که هرگز آرزوی آن نمی‌پروراندند، تصرف پایتخت؛ زیرا از آن هنگام خلافت رو به ضعف نهاده است و قدرت خلیفه از میان رفته است» (ابن مسکویه، ۱۹۹۸م، ج ۱، ص ۲۳۷).

خلیفه بعدی، یعنی قاهر (۳۲۰-۳۲۲ق) به همان سرنوشت مرگبار مقتدر مبتلا شد. راضی (۳۲۲-۳۲۹ق) در حالی به قدرت رسید که دستگاه خلافت، کانون دسیسه‌ها و توطئه‌ها بود. در همین دوره، ولایات نزدیک به مرکز خلافت، تحت سیطره حکام و رهبران محلی قرار گرفت. در ممالک شرقی، فرمانداران یا مالیات‌بگیران، نیروهای خود را به هم ملحق کردند تا از پرداخت خراج به دولت عباسی امتناع ورزند. خاندان حمدانی در موصل و حلب، بنی برید در اهواز، ابن رائق در بصره، آل الیاس در کرمان، همگی به این طریق عمل کردند. دیگر، تأمین مخارج و هزینه‌ها برای خلافت غیرممکن شده بود. کار بدانجا کشید که ابن رائق در عوض کمک مالی به دستگاه خلافت، خواستار در اختیار گرفتن نیروهای نظامی و امور مالیه شد که خلیفه عباسی، چنان تضعیف گشته بود که چاره‌ای جز پذیرش خواسته او نداشت. ابن رائق در سال ۳۲۴ ق وارد بغداد شد و از سوی خلیفه به مقام امیرالامرای نایل آمد و در خطبه‌ها بعد از نام خلیفه، نام او را هم ذکر کردند. ابن رائق در سال ۳۲۵ ق باقیمانده لشکریان خانگی خلیفه را به هلاکت رساند و به این ترتیب، خلیفه را از قدرت نظامی واقعی محروم کرد. این امر در حقیقت محو و نابودی خلیفه و تأیید تقسیم خلافت به مراکز جدید سیاسی و ظهور دودمان‌های محلی و بومی بود. بدین‌سان، نابسامانی‌های دستگاه خلافت، نه تنها با در اختیار قراردادن قدرت دنیوی خلیفه به امیرالامرا حل نگشت، بلکه خلع خلفا، وزرا و اعمال خودسرانه آنها، نزاع و جنگ قدرت را میان ترکان به

همراه داشت و بیش از گذشته، دستگاه خلافت را متزلزل و بازیچه امیرالامراها قرار داد (حتی، ۱۳۸۰، ص ۶۰۲-۶۰۳ / بروکلان، ۲۰۰۵م، ص ۲۳۹ / اشپولر، ۱۳۸۴، ص ۱۱۷).

### ب) پیدایش آل بویه و تسلط آنان بر بغداد

در این دوران، یعنی قرن چهارم هجری که خلفای بغداد در ضعف، سستی و حقارت بسیاری به سر می‌بردند و سرداران ترک بر آنان حاکم بودند، در بخش‌های مختلف ایران، امیران سامانی، صفاری، علویان و آل زیار، خارج از نفوذ و قدرت دربار خلافت، حکومت می‌کردند و گاهی با تحریک خلیفه، اما به طمع گسترش بیشتر حوزه حکمرانی خود، با فرمانروایان دیگر به زد و خورد می‌پرداختند. در این زمان و در چنین اوضاعی، فرزندان ابوشجاع بویه، ماهیگیر تنگدست دیلمی، به نام‌های علی، حسن و احمد به منزله سپاهی به خدمت ماکان درآمدند و سپس به فرمانروایان زیاری و امیر مشهور آن، مردآویج پیوستند و به خدمت وی کمر همت بستند (ابن طقطقی، [بی‌تا]، ص ۲۷۷-۲۷۸). علی برادر بزرگ‌تر به سبب کاردانی و شایستگی‌ای که در خدمت مردآویج از خود نشان داد، از طرف امیر زیاری به حکومت کرج (بین اصفهان و همدان) برگزیده شد. وی همراه برادرش حسن بر مناطق جنوب ایران، بین خوزستان و فارس دست یافتند و سرانجام حسن موفق شد شیراز را از دست حاکم خلیفه، یاقوت، بیرون آورد. در سال ۳۲۲ ق، کرمان نیز به تصرف برادر دیگرشان احمد درآمد. بدین‌سان مناطق جنوبی ایران به تصرف آل بویه درآمد و آنان با کمک و یاری یکدیگر به تشکیل حکومت نائل شدند (کاهن، ۱۳۸۴، ص ۹-۱۰ / بروکلان، ۲۰۰۵م، ص ۲۴۴-۲۴۵). مقارن این حوادث، قدرت خلیفه از حوزه بغداد فراتر نمی‌رفت؛ در عین حال در همان محدوده کوچک پایتخت هم خلیفه دارای استقلال نبود و بازیچه دست سرداران ترک خویش بود. در این دوران، هر یک از خلفا چند سالی حکومت می‌کردند و با توطئه درباریان جای خود را به خلیفه دیگر می‌دادند. در این میان، احمد با زیرکی و شیوه‌ای خاص با خلیفه المستکفی (۳۳۳ - ۳۳۴ ق)، باب دوستی و گفتگو را باز کرد و توانست بدون برخورد، وارد بغداد شود. خلیفه نیز برای رهایی از تسلط گستاخانه ترکان، حضور احمد بن بویه را در بغداد



غنیمت شمرد و او و برادرانش علی و حسن را به ترتیب «معزالدوله»، «عمادالدوله» و «رکنالدوله» لقب داد؛ سپس نام آنان را در خطبه آورد و حتی به نامشان سکه زد (ابن خلکان، ۱۹۹۷، ج ۱، ص ۹۶ / ابن طقطقی، [بی تا]، ص ۲۷۷ / ابن اثیر، ۱۹۹۸، ج ۷، ص ۲۰۷-۲۰۸)، اما پس از یک سال بین خلیفه و معزالدوله، بی‌اعتمادی حاکم گشت و معزالدوله پس از آگاهی از توطئه خلیفه، وی را دستگیر کرد و المطیع لله (۳۳۴ - ۳۶۳ ق) را به خلافت برگزید. بدین ترتیب، تسلط آل بویه بر خلیفه و مرکز قدرت وی، بغداد، تحقق کامل یافت و خلیفه به طور کامل مطیع امیران دیلمی شد (DAVIES, 1960, vol. I, P.1350).

با وجود این، بسیاری از سنیان بر اساس اعتقادات خویش که برگرفته از تفسیری است که از آیه «اولو الامر» دارند، حکومت امویان و عباسیان را در راستای حکومت پیامبر ﷺ می‌شمردند و اطاعت از آنان را واجب و لازم می‌دانند و آن کس که با اولو الامر مخالفت کند یا آن را تضعیف نماید، ناحق و معصیت‌کار می‌پندارند (عنایت، ۱۳۷۲، ص ۳۵-۳۷) و بر این اساس، آل بویه را محکوم می‌کنند و گواه آن را چنین ذکر می‌کنند که آنها در دوران حکومت خویش، به خلیفه و خلافت اهمیتی نمی‌دادند. اما معلوم نیست چرا ترکانی که قبل از روی کار آمدن آل بویه مرتکب چنین اعمالی می‌شدند، در نظر آنان به این اندازه متهم و خلافکار نیستند (LEIS, B.190, vol. I, P.17f)؛ در واقع بی‌لیاقتی خلفا در عصر نفوذ ترکان، علت عمده نابسامانی‌های دستگاه خلافت بود و پیش از آل بویه، ترکان بیش از هر گروه دیگر به تضعیف خلیفگان پرداخته بودند و آنان را عزل و نصب می‌کردند؛ چنان که پس از قتل متوکل، یازده تن خلیفه، همگی دست‌نشانده ترکان بودند که توسط آنان یا از کار برکنار شدند یا به قتل رسیدند. علت عمده از نظر بعضی‌ها یا به سخن دیگر، دو گناه بزرگ آل بویه، یکی ایرانی‌بودن و گناه بزرگ‌ترشان، شیعی یا متشیع بودنشان است که این چنین در تاریخ توسط عده‌ای از مخالفان مورد تهمت و حمله قرار گیرند (عباس معتوق، ۱۹۷۷، ص ۵-۶).

چنان که دیدیم، در دوران حکومت خلیفه راضی (۳۲۲-۳۲۹ ق)، قدرت مؤثر به امیرالامرا انتقال یافت. این منصب، پیوسته دست به دست می‌گشت تا آل بویه روی

کار آمدند و به این اوضاع ثبات بخشیدند. رفتار آل‌بویه با دستگاه خلافت چیز جدیدی نبود و سابقه داشت و آنها فقط ادامه‌دهنده بودند. عده‌ای آنان را به سبب داشتن تمایل شیعی و ایرانی، موجب نابودی فکر و میراث اسلامی و خطر بزرگ برای تاریخ اسلام، متهم به حزبی‌بودن و حزبی عمل کردن و انتشاردهنده تشیع می‌دانند (محمد عبدالرحمن، ۲۰۰۷ م، صص ۷۲ و ۷۴) و اینکه آنان تصمیم داشتند خلافت را عوض کنند و امامت علوی را جانشین آن سازند (عباس معتوق، ۱۹۷۷ م، صص ۳۹ و ۴۶). آنان به خلافت عباسی اعتقاد نداشتند، ولی در اینکه تصمیم آنها برای تغییر خلافت عباسی به دولت علوی، تصمیمی جدی بود، محل تردید است (عبدالملک همدانی، ۱۹۵۸ م، ج ۱، ص ۱۴۹ / ابن خلدون ۱۳۶۳، ج ۲، ص ۶۵۳) گذشته از این، فرق حکومت آل‌بویه با حکام سلجوقی، تنها در مذهب‌شان بود، وگرنه از نظر روش و برخورد با خلفا، تفاوت چندانی با هم نداشتند.

دشمنی با شیعه چنان است که به اعتقاد بعضی از متعصبان، هر فتنه‌ای که در تاریخ اسلام ظاهر شده، یکی از شیعیان موجد آن بوده است. آنان آل‌بویه را بیگانه و دشمنان اسلام می‌دانند (عبدالسمیع، ۲۰۰۴ م، صص ۶۷ و ۶۹ / عباس معتوق، ۱۹۷۷ م، صص ۴۶، ۱۱۷، ۱۱۹، ۱۸۷)؛ در حالی که در عصر حکومت آل‌بویه در مقایسه با سایر دولت‌ها و حکومت‌ها، خاصه آنان که تعصب مذهبی، سخت احاطه‌شان کرده است، اخبار مربوط به خونریزی‌های جمعی و قتل عام‌ها کمتر به چشم می‌خورد و برخلاف زمامدارانی که از تفرقه و اختلاف مردم سود می‌برند و آن را تشدید می‌کنند و خود به تماشا می‌نشینند، آنان از بروز فتنه‌ها جلوگیری می‌کردند و با وجودی که شیعه بودند، برخوردشان با شیعه و سنی یکسان بود (فقیهی، ۱۳۵۷، صص ۴۷۶-۴۷۷). آنان به‌ویژه در نسل اول خویش، منادی برادری، وفای به عهد و خوش‌رفتاری با مردم بودند؛ اما رفته‌رفته در اثر نفوذ زایدالوصف ترکان در دستگاه حکومت که از همان آغاز هم وجود داشت و با تحریکات خلفا، زمان افول دولت آنان فرا رسید (بوسه، ۱۳۸۱، ج ۴، صص ۲۱۷-۲۱۸ / اشپولر، ۱۳۸۲، ص ۱۲۱). عباسیان اگرچه در آغاز به دولت آل‌بویه با همه وجود دل بستند، ولی سرانجام با حکومت سلاجقه سنی‌مذهب

هم‌پیمان گشتند و موجب انقراض حکومت آل بویه شدند (هندوشاه نججویان، ۱۳۵۸، ص ۲۸۰-۲۸۱ / اشپولر، ۱۳۸۲، ص ۱۲۱ / 1354f, P. 1, vol. I, DAVIES, 1980). البته نکته درخور توجه اینکه: ما در مقام آن نیستیم که تمام امیران آل بویه را از هرگونه عیب و اشتباه منزه بدانیم و برخوردهای آنان را با رعایا و نیز اطرافیان‌شان کاملاً عادلانه بدانیم، بلکه این قضاوت در مقایسه شیوه فرمانروایی آنان با حکومت ترکان غزنوی و سلجوقی جلوه می‌کند که پس از آنان به حکومت رسیدند و مخالفان خویش را به رافضی، باطنی و قرمطی بودن، متهم می‌ساختند و با خشونت و شدت عمل، با آنان رفتار می‌کردند. رعایا نیز جز قبول حاکمیت فکری ترکان چاره‌ای نداشتند و گاهی در حال تقیه یا با مبارزه زیرزمینی و تسلط بر قلعه‌های مستحکم در مناطق کوهستانی، داد خویش از حاکمان متعصب ترک می‌گرفتند و دورانی سخت و خفقان‌آمیز را سپری می‌ساختند؛ در حالی که در زمان فرمانروایان آل بویه، چنین وضعیتی برای مخالفان آنها وجود نداشت و آنان با رعایای خویش با سعه صدر و غیرمستبدانه رفتار می‌کردند و در مقایسه با دیگر فرمانروایان، از رفتار و خصلت‌های پسندیده‌ای برخوردار بوده‌اند (فزوینی رازی، ۱۹۶۵، ص ۴۳-۴۲ / آزند، ۱۳۸۴، ص ۴۲۸-۴۲۶ / کرمر، ۱۳۷۵، ص ۵۳ / مختارالعبادی، [بی‌تا]، ص ۱۶۵-۱۶۶).

### ۳. آل بویه و حیات علمی

با آنکه عصر حکمرانی آل بویه، دوران شکوفایی علمی، پیشرفت فرهنگی، عصر روشنگری، انسان‌گرایی، خردورزی و حتی عصر طلایی توصیف شده است (کرمر، ۱۳۷۵، صص ۲۱، ۳۵، ۴۰ و ۸۲)، اما عده‌ای، ناجوانمردانه می‌کوشند سهم آنان را در ایجاد نشاط علمی ناچیز شمرده، عظمت حیات علمی این دوران را نتیجه روند طبیعی خلافت عباسی به حساب آوردند (عباس معتوق، ۱۹۷۷، ص ۹۱). بحث اصلی این است که آیا نشاط علمی در عهد آل بویه که آن را نوگرایی و نوزایی اسلامی نیز عنوان کرده‌اند (متز، ۱۳۶۲، ج ۱، ص ۲۰۱ و صفحات بعد)، ادامه و استمرار روند فکری قبلی است و آل بویه در این زمینه نقشی نداشته‌اند و آیا پس از آنان هم وضعیت علمی و حرکت و نهضت فکری به سیاق گذشته بود؟

به جز مأمون و تعدادی چند از خلفای عباسی که سعی در گسترش دانش، خاصه نسبت به علوم بیگانگان، آن هم برای مقاصد حکومتی خویش داشتند، عموماً خلیفگان عباسی و به پیروی از علمای اهل تسنن، نظر خوشی نسبت به علوم بیگانه نداشتند و گاه آن را بدعت می‌دانستند. در عهد آل‌بویه به دلیل اعتقاد شیعی یا روحیهٔ تسامح‌طلبی آنان، مردم و به‌ویژه علما و دانشمندان از هر گروه و فرقه اجازه یافتند عقاید خویش را ابراز کنند تا بحث‌ها، مناظرات علمی و کلامی رونق خاصی بیابد. تعداد دانشمندان به لحاظ کمی و اهمیت آنان از نظر کیفی، در این زمان آن گونه است که نظر همه مورخان و محققان را به خود جلب کرده است و به‌ویژه تنوع موضوعی علوم نیز در این زمان جالب توجه است (حتی، ۱۳۶۳، صص ۱۵۱، ۱۹۴، ۳۸۴ و ۴۱۸ / امیرعلی، ۱۳۲۰، ص ۳۰۶ / زرین‌کوب، ۱۳۶۸، ج ۲، ص ۴۸۱-۴۸۵ / میه‌لی، ۱۳۷۹، ص ۱۱۸). در اینکه آیا خلفای این عهد موجب این رونق بوده‌اند یا امیران بویهی در این مورد نقش بسزایی داشته‌اند، تاریخ گواه مطلب است. تاریخ به‌خوبی نشان می‌دهد در این دوران خلفا قدرتی نداشتند و علاوه بر آن، تعصب ایشان به خصوص نسبت به مذهب حنبلی که پیرو صرف حدیث بود، این فرض را تأیید نمی‌کند؛ از آن گذشته، افراط آنها در خوش‌گذرانی و عیاشی، مجال این کار به آنان نمی‌داد (مسعودی، ۲۰۰۵، ج ۲، صص ۳۱۸، ۳۳۳ و ۳۳۴ / ابن اثیر، ۱۹۹۸، ج ۷، صص ۱۸۷، ۲۰۶-۲۰۷ و ۳۰۴ / نخجوانی، ۱۳۵۷، صص ۲۲۱-۲۲۲ / مستوفی، ۱۳۸۱، صص ۳۴۶-۳۵۲ / اشپولر، ۱۳۸۳، ج ۱، صص ۲۰۳-۲۰۵ / ابراهیم حسن، ۲۰۰۱، ج ۳، صص ۲۵۵-۲۵۶ / الخضری بک، ۲۰۰۵، صص ۳۲۰، ۳۳۰ و ۳۳۱).

#### الف) نشاط علمی در دوره آل‌بویه

امیران بویهی شیعی‌مذهب، نقش مهمی در ایجاد نشاط علمی در دوران خود داشتند، البته سایر حکومت‌های شیعی در این عصر، مانند فاطمیان و حمدانیان نیز شاهد این شکوفایی بودند ( / CANARD.M,1960, vol. II,P.854f / ) (idem,1988, vol. III,P.128).

هرچند بعضی‌ها همچون فؤاد سزگین، اصرار دارند دوران شکوفایی تمدن اسلامی را به قرون چهارم و پنجم منحصر نکنند و آن را تا قرون هفتم و هشتم هجری بکشانند، اما به نظر می‌رسد این تنوع و گونه‌گونی موضوعات موجود در عصر آل‌بویه،

در آن زمان‌ها نیست (سزگین، ۱۳۷۱، ص ۳۴) و اگر شکوفایی وجود دارد، عمدتاً در زمینه‌های ادب، لغت، فقه و هنرهای خاص یا مانند آن است. کرمر نیز چنین عقیده‌ای دارد و در اثر ارزشمند خویش می‌نویسد:

علوم اوایل، به‌ویژه علوم عقلی، مانند ریاضی، طب، نجوم، فلسفه و علوم طبیعی با افول حکومت آل بویه به ضعف کامل گرایید. دلیل عمده این مسئله را حکومت ترکان و خلق و خوی و شیوه فرمانروایی آنان می‌دانند. ترکان غزنوی از نظر مذهبی سخت متعصب و حاکمان سلجوقی دیوخری، پست و ستمکار بودند و نسبت به شیعه، آنچنان بدرفتاری کردند که حتی خواجه نظام‌الملک طوسی با همه قدرت خود در دربار آن گفتنی است که از تهمت

شیعی بودن بیم داشت (اسحاقی، ۱۳۷۹، ص ۱۶۶-۱۶۷)

خواجه نظام‌الملک بسیار سختگیر بود و مدارس نظامیه خود را به سنگر دفاع از مذهب شافعی و کلام اشعری تبدیل کرد (نخجوانی، ۱۳۵۷، ص ۲۶۶، ۲۷۰ و ۲۸۰-۲۸۰ / ندا، ۱۹۷۵ م، ص ۸۷-۸۸). در روزگار حکومت بعد از آل بویه، رشد تصوف، بخش بزرگی از نیروهای فکری جامعه را عملاً از صحنه‌های علمی و پژوهشی بیرون راند. در روزگار غزنوی و سلجوقی بازار شعر و ادب، خاصه اشعار ستایشی رونق گرفت و ترکان نومسلمان نسبت به مذاهب غیر از حنفی و شافعی به‌خصوص شیعه و اسماعیلیه، بسیار سختگیر بودند (باسورث، ۱۳۸۱، ج ۵، ص ۷۵-۷۶ / باسانی، ۱۳۸۱، ج ۵، ص ۲۸۰). اما آنچه می‌توان بر آن پای فشرد، اینکه: با توجه به روح شیعی امرای آل بویه، تساهل و تسامح مذهبی و عقیدتی - که ناشی از تفکر عقلانی شیعه است - زمینه‌ساز پوشش علمی و فرهنگی‌ای شد که به کشف، ابداع، بحث و جدل علمی انجامید. داستان تسامح آنان به گونه‌ای بود که پیروان ادیان مختلف در کنار هم به زندگی مسالمت‌آمیزی پرداختند و حتی امرایی چون عضدالدوله، وزرای با اعتقادات گوناگون و از مذاهب مختلف داشت و با آنان به‌خوبی روزگار می‌گذراند (مختار العبادی، [بی‌تا]، ص ۱۷۰)؛ این، مسئله‌ای است که کرمر آن را «انسان‌گرایی اسلامی» می‌نامد (کرمر، ۱۳۷۵، صص ۳۶، ۳۷۹ و ۳۸۴).

آل‌بویه توانستند زمینه‌ساز پدیدآمدن بدیع‌ترین آثار علمی و فرهنگی در زمان خود باشند؛ چنان که از بزرگان این عصر، در علم کلام، فلسفه و منطق می‌توان به قاضی عبدالجبار معتزلی (د. ۴۱۴/۴۱۵) / ۴۱۶ ق)، صاحب کتاب **المغنی** که شاهکار در کلام اعتزالی است (خطیب بغدادی، ۱۹۳۱ م، ج ۱۱، ص ۱۱۳ / اسنوی، ۱۹۸۷، ج ۱، ص ۱۷۳-۱۷۴ / ابن شهبه، ۱۴۰۷ ق، ج ۱، ص ۱۸۳-۱۸۴ / ابن اثیر، ۱۹۹۸ م، ج ۸، ص ۱۴۲ / ابن مرتضی، ۱۴۰۹ م، ص ۱۱۲)، سیستانی، محمدبن عمران بغدادی، ابن مسکویه، ابن سینا، سیدمرتضی و ابوالحسین بصری اشاره کرد. در پزشکی، ریاضی و نجوم ابن‌ثابت (د. ۳۳۱ ق)، ابن‌طیب طبری (د. ۳۶۶ ق)، مجوسی اهوازی (د. ۳۸۴ ق)، بوزجانی (د. ۳۸۸ ق) و ابوالخیر جرائی، از مشهوران این زمان هستند. در تاریخ و جغرافی، می‌توان از مسعودی (د. ۳۴۷ ق) جهانگرد بزرگ و مورخ پرآوازه اسلامی، ابواسحاق محمد فارسی اصطخری (د. ۳۴۶ ق)، محمدحسن بن محمد قمی و ابوسعید آبی نام برد. در فقه، اصول و تفسیر نیز می‌توان به ابوبکر احمدبن اسماعیل جرجانی (د. ۳۷۱ ق)، ابن‌الطبری (د. ۳۷۶ ق)، ابوحامد اسفراینی (د. ۴۰۶ ق) و بسیاری دیگر اشاره کرد. از بزرگان ادب می‌توان به ابوالحسن مافروخی (د. ۳۴۸ ق)، ابوالفرج اصفهانی (د. ۳۵۶ ق)، ابن‌مرزبان سیرافی صاحب **طبقات النجاه و شرح الكتاب سیبویه** (د. ۳۶۸ ق) و ابوعلی حسن بن احمد (د. ۳۸۰ ق) صاحب **الجامع فی علم القرآن** و احمدبن فارس رازی (د. ۳۹۵ ق) و بدیع‌الزمان (د. ۳۹۹ ق) اشاره کرد (سجادی، ۱۳۶۷، ج ۱، ص ۶۴۵-۶۴۶ / کرمر، ۱۳۷۹، ص ۹۰-۹۱ و صفحات بعد / مختارالعبادی، [بی‌تا]، ص ۱۷۰-۱۷۱ / منز، ۱۳۶۲، ج ۱، صص ۲۰۵، ۲۰۸ و ۲۱۳).

#### ب) فرصت‌های استثنایی

همان‌طور که می‌دانیم، اسلام مشوق علم و دانش بوده و هست. پس از پیامبر اسلام ﷺ و نشر علم و دین توسط ایشان، مسیر خلافت عوض شد و متعصبان غاصب برای سرپوش نهادن بر واقعیت غصب، بر روی محورهای دیگر تأکید کردند. آل‌علی که وارثان علم نبی بودند، در انزوا قرار گرفتند و نتوانستند به بیان معارف الهی —

آن طور که باید و شاید - پردازند. تبعید، شکنجه و آزار و قتل اولاد علی و ارباب مردم برای جلوگیری از نزدیک شدن به آنها، شرایط مصیبت باری پدید آورد. با آنکه خلفا برای اداره جوامع اسلامی سعی می کردند از علوم دیگران استفاده کنند، اما تنها در برهه‌هایی چند، اولاد علی توانستند به نشر آثار علمی و دینی پردازند. در دوران زندگی امام باقر و امام صادق علیهما السلام، به سبب شرایط سیاسی پدید آمده که از یک طرف بنی‌امیه در حال انقراض و بنی‌عباس در حال استقرار بود، فرصتی پیش آمد تا به نشر آثار علمی و مذهبی پرداخته شود ( KOHLBERG,1993,vol.VIII.P.399/ HODGSON,1965,vol.II,PP.374-375). چنین فرصتی برای این دو امام، استثنایی بود و برای دیگر امامان این فرصت پدید نیامد. دوره بعد، زمان مأمون است که می‌گویند علاقه وی به نشر علوم چنان بود که دانشمندان سایر مذاهب را به دارالخلافه دعوت می‌کرد و به آنها دستور می‌داد آثار سایر ادیان و ملل را ترجمه کنند و آنها را در اختیار مسلمانان قرار دهند. او مکتب اعتزال را که از عقل و عقلانیت پیروی می‌کرد، شعار خویش قرار داده بود (REKAYA,1991,vol.VI,P.331/ رفاعی، ۱۳۶۴ق)؛ اما پس از متوکل (د. ۲۴۷ ق) با محکوم کردن مکتب اعتزال و پیروی از اشاعره، مجدداً اختناق علمی به وجود آمد (KENNEDY,1995,vol.VIII,PP.777-778). متعصبان اهل سنت و حدیث، صرفاً به نشر عقاید خویش می‌پرداختند و نسبت به علوم دیگر، خاصه فلسفه، ریاضیات، نجوم و مانند آن روی خوش نشان ندادند و گاه تحصیل آن را تحریم کردند (مادلونگ، ۱۳۷۷، ص ۶۴-۶۵/ برنال، ۱۳۸۰، ج ۱، ص ۲۱۷/ Makdisi,1973,vol.III,PP,156-56). بار سوم در دوران حکومت آل بویه بود که به سبب اقتدار آنان و داشتن روحیه شیعی و به لحاظ ضعف خلفای عباسی، مجدداً بحث، نظر و تألیف رشد فوق‌العاده‌ای یافت تا جایی که این دوران را دوران طلایی علمی تاریخ اسلامی تعبیر کرده‌اند (صفا، ۱۳۷۴، ص ۱۲۶ و صفحات بعد/ کرمر، ۱۳۷۹، ص ۹).

در این روزگار، فقیهان و متکلمان شیعی به طور خاص و متخصصان سایر رشته‌ها به طور عام، توانستند به اظهار وجود پردازند و افکار و آثار علمی خویش را منتشر سازند؛ زیرا آنها در سایر دوره‌ها جرئت ابراز وجود نداشتند و نمی‌توانستند افکار

خویش را در مقام یک عالم شیعی ابراز کنند. تقیه که تنها برای شیعیان امری واجب تلقی شده و صرفاً به منظور حفظ جان و افکار خویش برای انتقال به موقع آن بوده است، در دوران آل بویه برداشته شد و شیعیان توانستند در کنار سایر ادیان و ملل، در نهضت علمی شرکت کنند و نشان دهند در همه زمینه‌ها حضور فعال دارند (آژند، ۱۳۸۴، ص ۲۳۳ و بعد/ فقیهی، ۱۳۵۷، ص ۴۵۰ و صفحات بعد).

علوم فقهی که زندگی فردی و اجتماعی بر آن استوار است و وظایف، حقوق، حدود و اخلاق فردی و اجتماعی در آن ملحوظ است، بیش از همه در این دوران مورد توجه دانشمندان بوده است. آثار فقهی شیعه نیز در این دوره به نهایت کمال رسید. نویسندگان کتب معتبر شیعی، از جمله کلینی (د. ۳۲۹ ق) صاحب کتاب کافی، شیخ صدوق (د. ۳۸۱ ق) صاحب کتاب من لایحضره الفقیه و شیخ طوسی (د. ۴۶۰ ق) صاحب دو کتاب استبصار و تهذیب الاحکام، در این دوره می‌زیستند (آژند، همان، صص ۲۳۳، ۲۳۴، ۲۳۶، ۲۳۸ و ۲۴۰-۲۴۱).

در علم کلام شیعی، شیخ مفید از همه مشهورتر است. این ندیم او را پیشوای متکلمان وصف می‌کند. وی با مدافعان همه مذاهب در عهد آل بویه مناظره می‌کرد (مکدرموت، ۱۳۶۳، ص ۱۸). خطیب بغدادی سنی، به نحوی قابل فهم، از قدرت اقناع‌کنندگی و توفیق او در جذب افراد متعدد به مذهب خویش، اظهار تأسف می‌کند (خطیب بغدادی، ۱۹۳۱ م، ج ۳، ص ۲۳۱)؛ همچنان که باقلانی نیز در این عصر در مقام متکلم اهل سنت مشهور است (ابن‌خلکان، ۱۹۹۷ م، ج ۲، ص ۳۵۹).

### ج) تنوع موضوعات علمی و نهضت ترجمه

ویژگی مشخص حیات علمی در روزگار آل بویه، این است که علاوه بر شیعیان - که قدرت عرض اندام یافتند - پیروان سایر مذاهب و ادیان نیز به گسترش افکار خویش مشغول بودند. مسیحیان، خاصه یحیی بن عدی، به ترجمه آثار و افکار فلاسفه یونان پرداختند و بسیاری از عقاید آنان را که مبتنی بر خردورزی و عقلانیت فارغ از وحی بود، در جامعه نفوذ دادند. کلام نیز که در صدد پاسخ به شبهات فلسفی بود، رونق یافت. دیدگاه‌ها درباره فلسفه، در این عصر متفاوت است: اهل سنت خاصه



حنابله، آن را به کلی رد می‌کردند. به گفته کرم، در این دوران، کوشش جداگانه‌ای برای جذب و انتقال میراث فکری یونان باستان وجود داشت. «در فضای جهان‌وطن این دوران، فلاسفه، طبقه‌ای خاص خود داشتند». افراد برجسته این عصر، یعنی حاملان و حافظان فرهنگ آن، دانشورانی بودند که ذخایر علمی جهان کهن را مطالعه و برای آیندگان حفظ می‌کردند؛ کاتبان و ندیمانی که نیازشان به دانستن، آنان را به گنجینه‌ای مطلوب برای ذخیره‌داشتن تبدیل می‌کرد؛ امیران و وزیرانی که اغلب مرد قلم و شمشیر بودند. اینان نویسندگانی با استعداد و مدیرانی باکفایت و سرباز و سیاستمدار و ولی‌نعمتان علوم و فنون بودند (کرم، ۱۳۷۵، ص هشت).

نهضت علمی در این دوره، تنها نهضت احیای فقه اسلامی – شیعی نبود، بلکه علاوه بر کوشش دانشمندان اسلامی، خاصه شیعی، فضای تساهل و تسامح برخاسته از روح شیعی امیران آل بویه، راه را کاملاً برای ورود انواع افکار علمی از سایر مکاتب و مذاهب باز کرده بود. دانشوران مسیحی، پیشتران فلسفه قدیم بودند و برای کشف نسخه‌های خطی، مسافتی طولانی حتی تا روم شرقی را پیمودند و حاملان اصلی میراث قدیم به جهان اسلام شدند. آنان ضمن ترجمه و تصحیح متون، در مقام اعضای جامعه اقلیت، با تزریق افکار یونانی و فلسفی در جریان اعتقادی اکثریت مسلمانان مسلط بر جامعه و در کوششی آشکار برای رهایی از حاشیه‌نشینی خویش، نقشی نوآورانه داشتند (کرم، همان، صص ۱۲۲-۱۲۳، ۱۳۰-۱۳۳ / همو، ۱۳۷۹، صص ۹۹-۱۰۰ و ۱۰۲ / زیدان، ۱۳۶۹، ج ۲، صص ۲۹۳-۲۹۴).

تشویق امیران آل بویه به افکار فلسفی، سبب شد اهل سنت و جماعت که به فلسفه به دیده کفر می‌نگریستند، حامیان آن، یعنی آل بویه را هم تکفیر کنند (عباس معتوق، ۱۹۷۷م، صص ۲۰، ۴۶، ۶۷ - ۶۸، ۱۱۷ و ۱۳۰). حرکات «اخوان الصفا» و توجه خاص آنها به فلسفه یونانی نیز مزید بر علت است. آنها دین را با فلسفه یونانی آمیختند (دورانت، ۱۳۸۵، ج ۴، صص ۳۲۵-۳۲۶ / صفا، ۱۳۷۴، صص ۲۹۶ و صفحات بعد).

علاوه بر امیران علاقه‌مند به دانش و طرفدار آن، وزیران آنها نیز سهم بزرگی در گسترش علوم معقولات و فلسفه داشتند (kabir, 1964, PP. 5558-59). خانه وزیر هم چنان مدرسه‌ای بود که در آن دانشمندان مختلف گرد هم می‌آمدند. در مقایسه

دولت آل‌بویه با سایر دولت‌ها، به نظر می‌رسد تعداد فرهیختگان امیر و وزیر این دوره، بیشتر از سایر دوره‌ها بوده است (کرمر، ۱۳۷۵، صص ۱۹ و ۴۳ / مختارالعبادی، [بی‌تا]، صص ۱۷۱-۱۷۲). از نمونه‌های برجسته این دوران، وزیر استاد رئیس ابوالفضل بن عمید و فرزندش ابوالفتح است که هر دو توجه خاصی به فلسفه و علوم داشتند. به ابوالفتح بن عمید، «ذوالکفایتین» صاحب قلم و شمشیر لقب دادند و به صاحب بن عباد، از دیگر وزیران معروف این دوره، «کافی الکفاه» می‌گفتند (ابن خلکان، ۱۹۹۷م، ج ۱، صص ۱۲۲ / نجوانی، ۱۳۵۷، صص ۲۲۵ و ۲۴۳). وی در کلام، شعر و نثر صاحب‌نظر بوده است. این دو وزیر، صاحب کتابخانه عظیمی در شهر ری بودند. به گفته صاحب بن عباد، شمار کتاب‌های او، ۲۶۰ هزار مجلد بوده است (نک به: بهمنیار، ۱۳۸۳).

امیران و وزیران آل‌بویه، ولی‌نعمتان سخاوتمند دانش بودند و از ملازمان دانش‌پرور دانشمند خویش، نهایت استفاده را می‌کردند. آنها برای کسب اعتبار و مشروعیت خویش، فرهنگ و علم را زینت محافل خود کرده بودند (بهمنیار، ۱۳۸۳، صص ۱۲۱-۱۲۵، ۱۳۰ و ۱۴۳ / شهیدی صالحی، ۱۳۶۶، ج ۱، ص ۵۳ / مختارالعبادی، [بی‌تا]، ص ۱۷۰).

سلاطین آل‌بویه، خود نیز کم و بیش دارای معلومات متنوعی بودند. عضدالدوله در شمار دانشمندان زمان خود محسوب می‌شد و در علوم ادبی و ریاضی تبحر داشت (مستوفی، ۱۳۸۱، صص ۴۱۳ و ۴۱۵-۴۱۶). کتابخانه بسیار باشکوه او در شیراز، دارای بهترین و نفیس‌ترین کتاب‌ها بوده است. مقدسی کتابخانه او را دیده، از کتاب‌ها، فهرست‌ها و نقایس آن بهره برده است (مقدسی، ۱۳۶۱، ج ۱، صص ۵ و ۱۵ و ج ۲، ص ۶۶۷). عزالدوله نیز اهل شعر و ادب بود. شرف‌الدوله پسر عضدالدوله به هیأت و نجوم علاقه داشت. او با جمعی از علمای زمان خود، رصدخانه معروفی بنا کرد. تاج‌الدوله احمد پسر دیگر عضدالدوله، ادیب‌ترین و شاعرترین فرمانروایان آل‌بویه بود. خسرو فیروز پسر جلال‌الدوله نیز اهل شعر بوده است. حبشی پسر معزالدوله، کتابخانه‌ای داشت که در آن پانزده هزار جلد کتاب بود (فقیهی، ۱۳۵۷، صص ۵۳۱-۵۳۲ و ۵۳۴-۵۳۵ / مهلی، ۱۳۷۹، ص ۱۱۸).

## نتیجه

دولت آل بویه ایرانی تبار و شیعی مذهب، در مقطع تاریخی خاص که همان دوران ضعف خلفای عباسی است، به قدرت رسیدند. آنان از نظر سیاسی دارای اقتداری ویژه بودند و توانستند علی‌رغم داشتن تمایلات و اعتقادات شیعی، به گونه‌ای عمل کنند که اکثر جامعه به‌خوبی آنان را بپذیرند. آنان خاصه در نسل اول خویش، منادی برادری، وفای به عهد و خوش‌رفتاری با مردم بودند. این حکومت، در واقع نمایش قدرت ایرانی شیعی است که توانست بر تارک خلافت عباسی بدرخشد. روزگار آل بویه نسبت به دوران قبل و بعد، حکایت از بهبود نسبی اقتصادی بخش عظیمی از قلمرو آنان دارد. از نظر فرهنگی و اجتماعی نیز این دوره درخشش خاصی دارد. شکوفایی استعداد فردی قابل توجه است. طبق معمول، افراد با استعداد، برای گذراندن زندگی ناچار بودند به دربار این و آن نزدیک شوند. در دوره آل بویه به علت تسامح آنان به‌ویژه در امور مذهبی، افراد با استعداد در تختگاه ایشان مجتمع شدند و با وزرای دانش‌دوست و ادب‌پرور حکومت کنار آمدند و آن کردند که آنان را خوش می‌آمد.

نکته قابل توجه دیگر اینکه؛ دوران حکومت آنان، عصر درخشش تمدن اسلامی و گسترش فرهنگ و علوم عقلی و نقلی است. اگرچه در گذشته نیز این جنبش در شکل‌های محدودتری آغاز شده بود، در این دوران در سایه تشویق و اهمیت‌دادن امیران بویه و وزیران آنان، رونق بسزایی یافت؛ چنان‌که عصر آنان را عصر رنسانس، نوزایی و تمدن برجسته اسلامی نامیدند. در این عصر، به دلیل اعتقاد شیعی یا روحیه تسامح‌طلبی آنان، مردم، خاصه دانشمندان و علما از هر گروه اجازه یافتند عقاید خویش را ابراز کنند تا بحث‌ها و مناظرات علمی و کلامی، رونق خاصی به خود بگیرد. تعداد دانشمندان به لحاظ کمی و اهمیت آنان از نظر کیفی، در این زمان آن گونه است که نظر اکثر مورخان و محققان را به خود جلب کرده است؛ به‌ویژه تنوع موضوعی علوم نیز در این زمان جالب توجه است. این شکوفایی فرهنگی، با مالکیت دوباره مذهب اهل سنت که با حمایت سلجوقیان صورت گرفت، به پایان رسید.

### منابع

۱. آژند، یعقوب؛ «بویهان و مذهب»، بویهان؛ به کوشش یعقوب آژند؛ تهران: مولی، ۱۳۸۴.
۲. ابراهیم‌حسن، حسن؛ تاریخ الاسلام؛ الطبعة الخامسة عشره، قاهره: مكتبة النهضة المصرية، ۱۴۲۲ق/۲۰۰۱ م.
۳. ابن ابی‌الوفاء، ابومحمد؛ الجواهر المضیة فی طبقات الحنفیه؛ هند: مطبعة مجلس دائرة المعارف النظامیه، ۱۳۳۶ ق.
۴. ابن اثیر، عزالدین؛ الكامل فی التاريخ؛ تحقیق یوسف الدقاق؛ الطبعة الثالثة، بیروت: دارالمکتب العلمیه، ۱۹۹۸ م.
۵. ابن اسفندیار، محمد؛ تاریخ طبرستان؛ تصحیح عباس اقبال؛ ج ۲، تهران: خاور، ۱۳۶۶.
۶. ابن خلکان، شمس‌الدین؛ وفيات الاعیان فی انباء ابناء الزمان؛ تحقیق محمد عبدالرحمن مرعشی؛ بیروت: دار احیاء التراث العربی، ۱۴۱۷ق/۱۹۹۷ م.
۷. ابن خلدون، عبدالرحمن؛ العبر؛ ترجمه عبدالمحمد آیتی؛ تهران: مؤسسه مطالعات فرهنگی، ۱۳۶۳.
۸. ابن شهبه، تقی‌الدین؛ طبقات الشافعیه؛ تحقیق حافظ عبدالعظیم الخان؛ بیروت: عالم الکتب، ۱۴۰۷ق/۱۹۸۷ م.
۹. ابن طقطقی، محمد بن علی؛ الفخری؛ بیروت: دارصادر، [بی تا].
۱۰. ابن کثیر، اسماعیل بن عمر؛ البداية و النهاية؛ به اهتمام محمد عبد العزیز النجار؛ قاهره: دارالغد العربی، ۱۴۱۲ق/۱۹۹۱ م.
۱۱. ابن مرتضی، یحیی؛ طبقات المعتزله؛ تحقیق سوسنه دیفلد - قلزرا؛ الطبعة الثانية، بیروت: دارالمنتظر، ۱۴۰۹ق/۱۹۹۸ م.
۱۲. ابن مسکویه، ابوعلی؛ تجارب الامم؛ به اهتمام ابوالقاسم امامی؛ تهران: سروش، ۱۳۷۷ش/ ۱۹۹۸ م.
۱۳. علیرضا، اسحاقی؛ «عوامل انحطاط علوم در ایران»، کیهان فرهنگی، شهریور ۱۳۷۹.
۱۴. اسنوی، عبدالرحیم؛ طبقات الشافعیه؛ تحقیق کمال یوسف الحوت؛ بیروت: دارالکتب العلمیه، ۱۴۰۷ق/۱۹۸۷ م.
۱۵. اشپولر، برتولد؛ تاریخ ایران در قرون نخستین اسلامی؛ ترجمه جواد فلاطوری؛ ج ۵، تهران: علمی و فرهنگی، ۱۳۷۷.
۱۶. \_\_\_\_\_؛ «فروپاشی خلافت در شرق»، تاریخ اسلام کمبریج؛ تألیف هولت و دیگران، ترجمه تیمور قادری؛ تهران: امیرکبیر، ۱۳۸۳.
۱۷. \_\_\_\_\_؛ جهان اسلام؛ ترجمه قمر آریان؛ ج ۲، تهران: امیرکبیر، ۱۳۸۴.

۱۸. امیرعلی، سید؛ **تاریخ عرب و اسلام**؛ ترجمه فخرداعی گیلانی، تهران، [بی‌نا]، ۱۳۲۰.
۱۹. باسورث، ا.ک؛ «تاریخ سیاسی و دودمانی ایران»، **تاریخ ایران کمبریج**؛ ویراسته جی بویل، ترجمه حسن انوشه؛ ج ۵، تهران: امیر کبیر، ۱۳۸۱.
۲۰. بارتولد، ولادیمیر؛ **خلیفه و سلطان**؛ ترجمه سیروس ایزدی؛ ج ۲، تهران: امیر کبیر، ۱۳۷۷.
۲۱. برنال، جان؛ **علم در تاریخ**؛ ترجمه حسین اسدیپور و کامران فانی؛ ج ۲، تهران: امیر کبیر، ۱۳۸۰.
۲۲. بروکلمان، کارل؛ **تاریخ الشعوب الاسلامیه**؛ نقله الی العربیه بنیه امین فارس و منیر البعلبکی؛ الطبعة السادسة عشره، بیروت: دارالعلم للملایین، ۲۰۰۵م.
۲۳. بهمنیار، احمد؛ **صاحب بن عباد**؛ به کوشش محمد ابراهیم باستانی پاریزی؛ ج ۲، تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۸۳.
۲۴. بوسه، هربرت؛ «**ایران در عصر آل بویه**»، **تاریخ ایران کمبریج**؛ ویراسته ریچارد فرای، ترجمه حسن انوشه؛ ج ۵، تهران: امیر کبیر، ۱۳۸۱.
۲۵. بووا، لوسین؛ **برمکیان**؛ ترجمه عبدالحسین میکده؛ ج ۴، تهران: علمی و فرهنگی، ۱۳۸۰.
۲۶. جرفاذقانی، ابوالشرف؛ **ترجمه تاریخ یمینی**؛ به اهتمام جعفر شعار؛ ج ۲، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۲۵۳۷.
۲۷. حتی، ف. خ؛ **تاریخ عرب**؛ ترجمه ابوالقاسم پاینده؛ ج ۳، تهران: آگاه، ۱۳۸۰.
۲۸. \_\_\_\_\_؛ **شرق نزدیک در تاریخ**؛ ترجمه قمر آریان، تهران: [بی‌نا]، ۱۳۶۳.
۲۹. خضری بک، محمد، **الدولة العباسیه**؛ صیدا - بیروت: المكتبة العصریه، ۱۴۲۵ق/۲۰۰۵م.
۳۰. خطیب بغدادی، ابی بکر احمد؛ **تاریخ بغداد یا مدینة السلام**؛ به اهتمام محمد امین الخارنجی؛ بغداد: مکتبة العربی، ۱۳۴۹ق/۱۹۳۱م.
۳۱. خواجه‌ویان، محمد کاظم؛ **تاریخ تشیع**؛ مشهد: نشر دانشگاهی، ۱۳۷۶.
۳۲. دورانت، ویل؛ **تاریخ تمدن (عصر ایمان)**؛ بخش اول، ترجمه ابوطالب صارمی و دیگران؛ ج ۴، تهران: علمی و فرهنگی، ۱۳۷۳.
۳۳. دنیل، التون؛ **تاریخ سیاسی - اجتماعی خراسان در زمان عباسیان**؛ ترجمه مسعود رجب‌نیا؛ تهران: علمی و فرهنگی، ۱۳۶۹.
۳۴. رفاعی، احمد فرید؛ **عصر المأمون**؛ الطبعة الرابعة، مصر: [بی‌نا]، ۱۳۴۶ق.
۳۵. زیدان، جرجی؛ **تاریخ تمدن اسلام**؛ ترجمه علی جواهر کلام؛ ج ۶، تهران: امیر کبیر، ۱۳۶۹.
۳۶. زرین کوب، عبدالحسین؛ **تاریخ مردم ایران**؛ تهران: امیر کبیر، ۱۳۶۸.
۳۷. \_\_\_\_\_؛ **کارنامه اسلام**؛ ج ۲، تهران: امیر کبیر، ۲۵۳۵.
۳۸. سزگین، فؤاد؛ **گفتاری پیرامون تاریخ علوم عربی و اسلامی**؛ ترجمه محمدرضا عطایی؛ مشهد: بنیاد پژوهش‌های اسلامی، ۱۳۷۱.

۳۹. سوردل، دومینیک؛ «خلافت عباسیان»، تاریخ اسلام کمبریج؛ تألیف هولت و دیگران، ترجمه تیمور قادری؛ تهران: امیرکبیر، ۱۳۸۳.
۴۰. شهیدی صالحی، عبدالحسین؛ «آل‌بویه»، دائرةالمعارف تشیع؛ زیر نظر احمد سیدجوادی و دیگران؛ تهران: بنیاد اسلامی طاهر، ۱۳۶۶.
۴۱. صفا، ذبیح‌الله؛ تاریخ علوم عقلی در تمدن اسلامی؛ تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۷۴.
۴۲. عبدالسمیع، عماد؛ خیانات الشیعه و اثرها فی هزائم الامة الاسلامیه؛ مصر: [بی‌نا]، ۲۰۰۴ م.
۴۳. عبدالجلیل قزوینی رازی، نصیرالدین؛ النقص؛ تصحیح عبدالکریم عثمان؛ قاهره، [بی‌نا]، ۱۹۶۵ م.
۴۴. عنایت، حمید؛ اندیشه سیاسی در اسلام معاصر؛ ترجمه بهاء‌الدین خرمشاهی؛ ج ۳، تهران: خوارزمی، ۱۳۷۲.
۴۵. فرای، ریچارد نلسون؛ میراث باستانی ایران؛ ترجمه مسعود رجب‌نیا؛ تهران: علمی و فرهنگی، ۱۳۴۴.
۴۶. فقیهی، علی‌اصغر؛ آل‌بویه و اوضاع زمان ایشان؛ گیلان، [بی‌نا]، ۱۳۵۷.
۴۷. کاردت، لوئیس؛ «دین و فرهنگ»، تاریخ اسلام کمبریج؛ ترجمه تیمور قادری؛ تهران: شرکت چاپ و نشر بین‌الملل، ۱۳۸۳.
۴۸. کاهن، کلود؛ «احوال عمومی بویهان»، بویهان؛ به کوشش یعقوب آژند؛ تهران: مولی، ۱۳۸۴.
۴۹. کرم‌ر، جوئل؛ فلسفه در عصر رنسانس اسلامی؛ ترجمه محمدسعید حنایی کاشانی؛ تهران: مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۷۹.
۵۰. \_\_\_\_\_؛ احیای فرهنگی در عهد آل‌بویه؛ ترجمه محمدسعید حنایی کاشانی؛ تهران: مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۷۵.
۵۱. لین پول، استانلی؛ طبقات سلاطین اسلام؛ ترجمه عباس اقبال؛ تهران: دنیای کتاب، ۱۳۱۳.
۵۲. مادلونگ، ویلفرد؛ فرقه‌های اسلامی؛ ترجمه ابوالقاسم سری؛ تهران: اساطیر، ۱۳۷۷.
۵۳. متحده، روی؛ «خلافت عباسیان در ایران»، تاریخ ایران کمبریج؛ ویراسته ریچارد فرای، ترجمه حسن انوشه؛ ج ۵، تهران: امیرکبیر، ۱۳۸۱.
۵۴. متز، آدام؛ تمدن اسلامی در قرن چهارم؛ ترجمه علیرضا ذکاوتی فراگزلو، تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۲.
۵۵. محمد عبدالرحمن، محمود؛ خیانات الشیعه و اثرها فی هزائم الامة الاسلامیه؛ الاسکندریه: دارالایمان، ۲۰۰۷ م.
۵۶. مختارالعبادی، احمد؛ فی‌التاریخ العباسی و الاندلسی؛ بیروت: دارالنهضة العربیه، [بی‌تا].
۵۷. مستوفی، حمدالله؛ تاریخ گزیده؛ به اهتمام عبدالحسین نوایی؛ ج ۴، تهران: امیرکبیر، ۱۳۸۱.

۵۸. مسعودی، ابوالحسن؛ **مروج الذهب**؛ به کوشش محمد هشام النعسان و عبدالمجید طعمه حلبی؛ بیروت: دارالمعرفه، ۲۰۰۵م.
۵۹. معتوق، رشاد بن عباس؛ **الحياة العلمية في العراق خلال العصر البويهی**؛ مكة المكرمة: جامعة ام القرى، ۱۴۱۸ق/ ۱۹۷۷م.
۶۰. مقدسی، ابو عبدالله محمد؛ **احسن التقاسیم فی معرفة الاقالیم**؛ ترجمه علینقی منزوی؛ تهران: شرکت مؤلفان و مترجمان ایرانی، ۱۳۶۱.
۶۱. مکدر موت، مارتین؛ **اندیشه های کلامی شیخ مفید**؛ ترجمه احمد آرام؛ تهران: مؤسسه مطالعات اسلامی دانشگاه مک گیل، ۱۳۶۳.
۶۲. الموصلی، عبدالله؛ **حقیقة الشیعه**؛ الطبعة الثانية، اسکندریه: دارالایمان، ۲۰۰۲م.
۶۳. میه لی، آلدو؛ **علوم اسلامی و نقش آن در تحول علمی جهان**؛ ترجمه محمدرضا شجاع رضوی و اسدالله علوی؛ ج ۲، مشهد: بنیاد پژوهش های اسلامی، ۱۳۷۹.
۶۴. نخجوانی، هندوشاه؛ **تجارب السلف**؛ تصحیح عباس اقبال؛ ج ۳، تهران: طهوری، ۱۳۵۷.
۶۵. ندا، طه؛ **فصول من تاریخ الحضارة الاسلامیه**؛ بیروت: دارالنهضة العربیه، ۱۹۷۵م.
۶۶. همدانی، محمد بن عبدالملک؛ **تکمله تاریخ الطبری**؛ به اهتمام البرت یوسف کنعان؛ بیروت: مطبعة الكاتولیکیه، ۱۹۵۸م.
۶۷. یاقوت حموی، عبدالله؛ **معجم الادباء**؛ بیروت: دارالاحیاء التراث العربی، ۱۳۰۷ق/ ۱۹۳۶م.
68. CANARD.M, "FATIMIDS"; Encyclopedia of Islam ; Leiden E.JBrill ,vol.I, 1960.
69. \_\_\_\_\_ , "HAMADANIDS", EI<sup>2</sup>, vol.III, 1986.
- 70.DAVIES. Collin, "BUWAYHIDS" EI<sup>2</sup>, vol.I, 1960.
- 71.GIMARET.D, "MU<sup>C</sup>TAZILA" , EI<sup>2</sup>, vol.VII, 1993.
- 72.HODGSON.M.G.S, "DGA<sup>C</sup>FAR AL-SĀDIK", EI<sup>2</sup>,vol.II, 1965.
- 73.Kabir,M, The Buwayhid Dynasty of Baghdad, calcutta, 1964.
74. KEENEDY.H, "AL-MUTAWAKKil", EI<sup>2</sup>, vol. VIII, 1995.
75. KOHLBERG.E, "MUHAMMAD B.Āli AL-BAKIR", EI<sup>2</sup>, vol. VII, 1993.
- 76.LEWIS. B, " ABBĀSIDS", EI<sup>2</sup>, vol. I, 1990.
- 77.Madelung.w, "AL - Mufid", EI<sup>2</sup>, vol; VII, 1993.
- 78.Makdasi. G, " The sunni REVIVAL " Islamic civilization, oxford, 1973.
- 79.MONTGOMERYWATT.W, "AL -ASH<sup>C</sup>ARI", EI<sup>2</sup>, vol.I, 1960.
- 80.REKAYA.M, "AL -MA<sup>C</sup>MŪN" EI<sup>2</sup>, vol. VI, 1991.



پروہشگاہ علوم انسانی و مطالعات فرہنگی  
پرتال جامع علوم انسانی